

فهرست مطالب

۹	فهرست نقشه‌ها
۱۱	تولد «ما چگونه، ما شدیم»
۲۵	آیا ایران کشوری عقب مانده است؟
۴۳	مقدمه: طرح صورت مسئله
۵۹	فصل اول: از کجا شروع کنیم
۸۸	جمع بندی و نتیجه گیری
۹۳	فصل دوم: ایران چگونه جایی است
۹۹	پراکندگی اجتماعات
۱۰۲	زندگی عشایری و صحراگردی
۱۰۸	صحرائشینی و بی ثباتی اجتماعی
۱۱۳	تمرکز قدرت در دست حکومت
۱۲۶	جمع بندی و نتیجه گیری
	فصل سوم: از صعود تا نزول: ۱۸۰۰ - ۱۰۰۰ میلادی (۱۲۰۰ - ۴۰۰ هجری):
۱۳۳	هجوم قبایل و صحرائشینان آسیای مرکزی به ایران
۱۷۴	جمع بندی و نتیجه گیری
۱۷۷	فصل چهارم: تأثیر هجوم قبایل بر ساختارها و نهادهای اجتماعی ایران
۱۸۰	تمرکز قوای نظامی: پیدایش ارتش
۱۸۷	وضع مالکیت و زمین داری
۱۹۲	وضعیت قضا و امنیت اجتماعی
۱۹۵	فقدان امنیت اجتماعی و حقوق فردی

۲۰۱	مشروعیت و پایگاه سیاسی و اجتماعی حکومت
۲۱۳	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۲۱۵	فصل پنجم: خاموش شدن چراغ علم
۲۳۶	نحوه پیدایش و خصوصیات عصر طلایی رونق علمی تمدن اسلامی
۲۴۵	زمینه‌های پیدایش افول عصر طلایی اسلام
۲۶۱	سراغاز انحطاط و افول عصر طلایی
۲۶۹	آغاز افول جریان تعقل در ایران
۲۸۰	ادامه خاموشی چراغ علم تا اواسط قرن نوزدهم
۲۸۶	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۲۹۵	فصل ششم: شرق و غرب: تماس یا تقابل
۲۹۷	موقعیت اقلیمی اروپا و تأثیرات آن بر روابط میان شرق و غرب
۳۰۰	موفقیت اروپاییان در دریا
۳۰۷	جنگ‌های صلیبی، نخستین دوررو یارویی‌های بین اسلام و اروپا
۳۱۴	تأثیرات بلندمدت هجوم صلیبیون بر شرق
۳۱۹	چگونگی و علل مسلط شدن اروپاییان بر دریا در طول قرون وسطی
۳۴۳	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۳۵۱	تکمله
۳۵۶	پاسخ شورای عالی انقلاب فرهنگی
	ضمایم چاپ دوم (نقدها و دیدگاه‌های اظهار شده در مورد چاپ نخست کتاب)
۳۵۹	گزارشی از اولین جلسه نقد و بررسی کتاب
۳۶۹	گزارشی از دومین جلسه نقد و بررسی کتاب
۳۸۳	هیچ کس را غسل تعمید ندهیم: نقد آقای دکتر سعید زبیا کلام
۴۰۵	غسل تعمید استعمار و ریختن آب تطهیر بر عملکرد آن
۴۱۷	پاسخ به مقاله غسل تعمید: فرار از تاریخ تاکی؟
۴۴۳	«ریشه‌یابی» یا «ریشه‌تراشی»
۴۶۳	پاسخی به یک نقد
۴۷۵	فهرست منابع و مآخذ

فهرست نقشه‌ها

۷۲	امپراتوری بزرگ روم قبل از فروپاشی آن به روم شرقی و غربی در قرن چهارم میلادی
۷۳	تقسیم امپراتوری بزرگ روم به دو بخش شرقی و غربی در قرن پنجم میلادی
۷۶	قلمرو امپراتوری عباسی در اوج گسترش آن در قرن نهم میلادی
۱۳۵	امپراتوری ساسانی قبل از حمله اعراب در قرن هفتم میلادی
۱۳۶	گسترش اسلام در قرون هفتم و هشتم میلادی
۱۳۹	امیرنشینان مختلف ایران در قرن دهم میلادی
۱۴۰	تشکیل قدرت‌های محلی از سوی قبایل ترک‌نژاد مقارن با قرن دهم میلادی
۱۴۱	مسیر هجوم مغول‌ها به ایران در قرن سیزدهم میلادی
۱۴۲	امپراتوری سلجوقیان قبل از حمله مغول در قرن یازدهم میلادی
۱۴۷	امپراتوری سلجوقیان در اوج قدرت آن در قرن یازدهم میلادی
۱۴۸	فروپاشی امپراتوری سلجوقیان پس از اوج قدرت آن در نیمه اول قرن دوازدهم میلادی
۱۵۱	مسیر جاده ابریشم در زمان ساسانیان در قرن ششم میلادی
۱۵۲	مسیر تجارت میان شرق و غرب در قرن دهم میلادی
۲۳۱	قلمرو خلافت عباسی قبل از حمله مغول‌ها در قرن دهم میلادی
	سرزمین مقدس در قرن یازدهم میلادی شامل فلسطین (کرانه غربی رود اردن، نوار غزه و جنوب لبنان امروزی)
۳۰۸	
۳۰۹	جهت حرکت صلیبیون به طرف سرزمین مقدس در قرون یازدهم و دوازدهم میلادی
۳۲۳	بنادر سوریه، لبنان و فلسطین مهم‌ترین مسیر تجارت میان شرق و غرب تا قرن سیزدهم میلادی
۳۲۶	مسیرهای تجاری میان شرق و غرب در قرن سیزدهم میلادی

۳۲۷ قلمرو مغول‌ها پس از فتوحات اولیه در قرن سیزدهم میلادی
۳۳۰ امپراتوری مغول در اوج آن در قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری)
۳۳۱ امپراتوری مغول پس از فروپاشی آن در قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری)
۳۳۴ گسترش امپراتوری عثمانی
۳۳۵ ایران در زمان صفویه
۳۴۱ سفرهای اکتشافی اروپاییان در قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری)
	دور زدن آفریقا توسط اروپاییان و تسلط تدریجی قدرت‌های اروپایی بر جهان اسلام به دنبال اقتدار
۳۴۲ دریایی آنان

تولد «ما چگونه، ما شدیم»

بگذارید سخن را از اینجا شروع کنم که اساساً چه شد که من به سروقت مسئله عقب‌ماندگی ایران رفتم. داستان باز می‌گردد به سال‌های ۱۳۶۴-۱۳۶۳. من در آن سال‌ها وارد دوره دکترا در دانشگاه برادفورد انگلستان شده بودم و به دنبال نقطه شروعی برای ترم بودم. رساله‌ام پیرامون انقلاب اسلامی ایران بود؛ یا درست‌تر گفته باشم، این‌که چرا و چه شد که آن انقلاب رخ داد. چگونه رژیم مقتدر، پر صلابت و باثبات پهلوی دفعتاً آن‌چنان دچار بحران و مصیبت گردید و در میان بهت و ناباوری مخالفین و موافقین آن‌گونه سقوط کرد. در آن سال‌ها نیز همچون امروز، بلکه به مراتب پررنگ‌تر، پاسخ اصلی به این سؤال آن بود که برویم به سروقت پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ و گمشده خود را از آن‌جا پی گیریم. اما نظری که من داشتم با این روایت فرق می‌کرد. من معتقد بودم که رمز و راز سقوط پهلوی‌ها و پیروزی انقلاب و تأسیس نظام اسلامی، علی‌رغم شگفتی و به دور از انتظار بودنش، در مجموعه تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران نهفته است. به اعتقاد من، انقلاب اسلامی حرکتی بود در ادامه مبارزات قلبی مردم ایران علیه استبداد، خودکامگی حکومت، فقدان آزادی، فساد دولتی، نبود انتخابات آزاد و... در صورت پذیرش نظریه فوق، سؤال بعدی این می‌شد که این مبارزات از چه زمانی و چگونه آغاز شد. پاسخ این سؤال در حقیقت می‌شد آغاز کار رساله من. با یک نگاه اجمالی، شروع مبارزات ضد استبدادی در ایران باز می‌گردد به اواخر عصر قاجار و نهضت مشروطه. بنابراین شروع کار رساله‌ام شد بازگشت به ایران اواخر قرن نوزدهم.

در بررسی ایران عصر قاجار در قرن نوزدهم بود که شکل و شمایل پریشانی که زمینه ساز نگارش ما چگونه، ما شدیم گردید به تدریج در ذهنم شکل گرفت. ما پیرامون عصر قاجار بالاخره مطالبی را در مدرسه فرا می‌گیریم. معمولاً هم به مناسبت‌های مختلف بر حجم

معلوماتمان پیرامون آن عصر اضافه می‌شود. این حکم کلی شامل من نیز می‌شد. جدای از آن‌که در دوران راهنمایی و متوسطه به هر حال دانش مختصری از ایران عصر قاجار آموخته بودم، بعدها نیز مطالب بیشتری یاد گرفتم. همه کسانی که در ایران به مدرسه رفته‌اند، مطالب فراوانی پیرامون اوضاع و احوال ایران در آن عصر فرا می‌گیرند. این‌که ایران کشوری عقب‌مانده، فاقد صنعت، ارتباطات مدرن، دانشگاه، راه‌آهن، بیمارستان، کتابخانه‌های عمومی و... بوده. حکام آن خودخواه، ظالم، نادان، بی‌رحم، مال‌پرست، ثروت‌اندوز، بی‌دین، مستبد، نالایق، وابسته (به قدرت‌های بیگانه) و... بوده‌اند. قدرت‌های استعماری در آن دوران همه کاره بودند و منافع ایرانیان را به پیشیزی نگرفته و پایمال می‌کردند، و قس علی‌هذا. همه ما با این دست مطالب در دوران نوجوانی مان در راهنمایی و دبیرستان آشنا می‌شویم. به علاوه فیلم، کتاب و سریال‌های تلویزیونی هم بعدها این تصویر را کامل‌تر می‌کنند.

من هم استثنایی بر این قاعده کلی نبودم و در جریان از سرگیری مطالعاتم پیرامون ایران عصر قاجار، همانند بسیاری دیگر، درصدد بودم تا آن معلومات و آگاهی‌ها را صرفاً عمیق‌تر و کامل‌تر نمایم. اما درست در همین نقطه بود که یک مشکل اساسی برایم پیش آمد. مشکلی که در ابتدا در قالب یک پرسش ساده و شاید هم کودکانه برایم اتفاق افتاد، اما به تدریج روح و جانم را به تسخیر خود درآورد به نحوی که دیگر نمی‌توانستم به چیز دیگری بیندیشم یا کار دیگری انجام دهم. پیش‌تر گفتم که معلومات من پیرامون ایران عصر قاجار مشابه سایر ایرانیان بود. اما اتفاقی که برایم افتاد آن بود که یک «چرا» در ذهنم پیدا شد. چرا شاهان ما فاسد و بد بودند؟ چرا شاهان فرانسه یا انگلستان همه بد و فاسد نبودند؟ چرا رجال ما در عصر قاجار سرسپرده به سفارتخانه‌های خارجی بودند؟ چرا رجال انگلستان، روسیه یا فرانسه سرسپرده و وابسته نبودند؟ چرا در جامعه ما کسی با علوم جدید آشنا نبود و از مدرسه و دانشگاه خبری نبود اما در بسیاری از کشورهای دیگر این‌گونه نبود؟ چرا کشورهای دیگر در فیزیک، شیمی، بیولوژی یا اقتصاد، محقق، عالم و دانشمند داشتند، در حالی که در ایران ما کسی حتی با نام این علوم هم آشنا نبود؟ چرا محصولات صنعتی کشورهای دیگر به دنیا صادر می‌شد، در حالی که در ایران ما یک کارخانه مدرن هم نبود؟ چرا کشورهای دیگر راه‌آهن، قطار و تراموا داشتند در حالی که در ایران در شبکه و گاری هم نبود؟ چرا برخی از مردمان کشورهای دیگر می‌دانستند که در آن طرف دنیا چه می‌گذرد، در حالی که مردم در یک شهر ایران نمی‌دانستند که در شهر و روستای همجوارشان چه خبر است، چه رسد به این‌که بدانند در کشورهای دیگر و در آن سر دنیا چه می‌گذرد. چرا که اساساً

ارتباطی با بیرون از شهر و روستایشان نداشتند. همه معلومات و اطلاعات من پیرامون عصر قاجار فقط برایم بدل شد به یک علامت سؤال: چرا ایران آن همه دچار ضعف، انحطاط، بی‌خبری و عقب‌ماندگی شده بوده؟

این سؤال به نوبه خود پرسش‌های دیگری را برایم رقم زد. آیا آن عقب‌ماندگی امری طبیعی بود؟ آیا شرایط ایران به گونه‌ای بود که عقب‌ماندگی آن امری محتوم و گریزناپذیر بود؟ آیا ایران همواره کشوری عقب‌مانده بوده؟ یا این‌که ایران از مقطعی در سراسر شیمی قهقرا و عقب‌ماندگی می‌افتد؟ در صورت اخیر، آن مقطع چه زمانی بوده و اساساً چرا اتفاق افتاده؟ جامعه‌ای که در مقطعی از تاریخش مهد علم و دانش بشری بوده و امثال ابوعلی سینا، فارابی، خواجه نصیرالدین طوسی، خوارزمی، جابر ابن حیان، رازی، غزالی و... را به بشریت عرضه داشته، چگونه می‌شود که در مقطع دیگری آن قدر خشک و لم‌یزرع می‌شود که کسی اساساً در آن نمی‌داند فیزیک، شیمی، بیولوژی یا فلسفه هم وجود دارند، چه رسد به آن‌که عالم و دانشمند و صاحب‌نظر هم در این رشته‌ها پرورش داده باشد؟

به دنبال یافتن پاسخ به این پرسش‌ها بود که اقدام به مطالعاتی نمودم. اما مشکلاتم نه تنها کاهش نیافت که بیشتر هم شد. مثلاً وقتی اثری را خواندم که در آن نشان داده شده بود که پادشاهان و حکام عصر قاجار چقدر فاسد، جاهل، وابسته و خودکامه بودند (و در نتیجه سیاست‌های آنان ما به آن روز سیاه افتاده بودیم) این سؤال برایم به وجود آمد که چرا هرچه سلطان، پادشاه، امیر، وزیر و رجال فاسد، خودکامه و نادان بوده، نصیب ما ایرانیان شده بود؟ چرا اکثر سلاطین، پادشاهان و رجال کشورهای دیگر برخی وطن‌پرست، با تدبیر و باکیاست هستند و برخی نادان و فاسد، اما آن‌گونه که مورخین ما گزارش کرده‌اند، در ایران جملگی چنین بوده‌اند؟ به علاوه اگر رجال، سلاطین و پادشاهان ما در عصر قاجار این قدر عامل بدبختی و مصیبت بوده‌اند که مورخین ما امروزه می‌گویند، پس چرا آنان را در مقدس‌ترین اماکن مملکت به خاک می‌سپردند و کسی هم اعتراض نمی‌کرد؟ چرا رجال و بزرگان سیاسی ما رشوه می‌گرفتند، وطن و ملک و ملت برایشان ارزشی نداشت (آن‌گونه که مورخین ما روایت می‌کنند) اما حتی یک‌بار هم اتفاق نیفتاد که مورخین انگلیسی، فرانسوی یا هلندی یکی از رجال و مسئولینشان را نفرین کنند به واسطه آن‌که به جای در نظر گرفتن مصالح و منافع میهن خودش، مصالح و منافع ایران را در نظر گرفته بوده؛ یا رشوه گرفته باشد که به نفع دولت ایران کار کند یا قرارداد امضاء نماید؟ آیا در ترکیب مولکولی ما ایرانیان زن یا کم‌موزوم اضافی یا بالعکس کمبودی وجود